

«سخنرانی در جمعی کوچک، در سال ۱۳۷۷»

وضعیت روحی- روانی (خلقیات)^۱ جامعه

۱- منشاء رفتار:

بر حسب تکلیفی که دوستان کرده‌اند گزارش مطالب را ارائه می‌کنم. من مطالبی جمع‌آوری کردم که آن‌ها را می‌توان به عنوان مقدمات یا کلیات نیازها و ویژگی‌های تاریخی در سر فصل نقد جریان فکری احیاء ملی تلقی کرد. به نظر من جریان فکری وابسته است به جریان روحی یا روانی، بنابراین بحث امشب ما می‌تواند مقدمه‌ای باشد تا در آن قسمت‌ها دوستان دیگر بیشتر به داستان ارتباط متقابل وضعیت روحی و فکری عنایت و توجه کنند؛ من فکر می‌کنم ما در کل دوران مبارزاتی و کل دوران کنش و واکنشی که جریان نوگرایی دینی یا احیاء داشته به مسائل روانی و اخلاقی بهای لازم را نداده‌ایم. اما حالا در این سر فصل‌هایی که برای کار مطالعاتی تدوین شده، دیده می‌شود که گنجاندن مسائل مربوط به روحيات و اخلاقیات به هر حال می‌تواند مقدمه و فتح بابی باشد برای ورود به مسائل روانی و اخلاقی یا در یک کلمه خلقیات. حقیقت این است که این موضوع خیلی بیش از این نیازمند توجه است. این عقیده شخصی من است که معتقدم پایه و زیربنای واکنش‌ها و کنش‌های فردی و اجتماعی را کیفیت‌های روحی و خصلت‌ها و نظام ترجیحات حسی می‌سازد که راجع به این‌ها توضیحاتی خدمت خواهران و برادران عرض می‌کنم.

۱- واژه مناسب برای بحث حاضر نه به تنهایی واژه روان است، نه روح و نه اخلاق و نه احساس، با تمام بارهای معنایی که در زبان فارسی بر آن‌ها حمل شده. از این رو سعی کردم گاهی به طور مترادف آن‌ها را به کار برم و یا برحسب معنای جمله یکی از آن‌ها را. در حقیقت اگر بخواهیم دقیق باشیم باید ترکیبی یا برآیندی از هر سه را در ذهن متصور شویم: روح- روان- اخلاق، احساس. شاید هم بشود به جای همه این‌ها فقط از واژه خلقیات استفاده کرد. از کاربرد واژه «دل» به خاطر کاربرد فلسفی و عرفانی آن خود داری کرده‌ام.

۲- منابع مطالعاتی موجود:

بحث اصلی ما این است که مفهوم روحیه چیست؟ ویژگی‌های روحی چیست؟ منابع پژوهشی در این زمینه چه هستند؟ از کجا می‌توانیم این گره‌ها و مشکلات را شناسایی کنیم؟ از کجا می‌توانیم گره را باز کنیم. سپس در مسائل روحی و اخلاقی چند نظریه عرض می‌کنم که ۲۰-۳۰ سال است در روانشناسی به وجود آمده و تقریباً سابقه ۲۵ ساله دارد و اکنون خیلی رایج است. این‌ها را به عنوان کلیات و پایه‌هایی که هر کس در مسائل روحی و اخلاقی مطالعه می‌کند باید بداند عرضه می‌کنم. آنگاه گزارشی از ویژگی‌های اخلاقی ایرانی‌ها بنابر روایت مهندس بازرگان که احتمالاً آقایان آشنا هستند (در مقاله سازگاری، پیوست کتاب روح ملت‌ها) و همین‌طور نقطه نظرات دکتر ایزدی را که در این زمینه کار جالب توجهی کرده ارائه خواهم کرد. غیر از این منابع من منابع مستقیمی در رابطه با روحیه ایرانیان ندیدم (غیر مستقیم چرا). مجموعه ادبیات به خصوص شعر و رمان و موسیقی و «فرهنگ عامه» و همچنین پژوهش‌های مردم‌شناسی، مثل‌ها، آداب و رسوم، قصه، سفرنامه، فیلم و روانشناسی توده‌ها و تاریخ و سرگذشت‌ها و تک‌نگاری‌ها^۲ و همچنین ادبیات آرمان‌شهری، منابعی هستند که می‌توان غیر مستقیم از آن‌ها برداشت کرد و روحيات و خلیات ملت‌ها را درک نمود. اما مستقیماً چیزی که به عنوان روحيات و خلیات نوشته شده و جنبه تحقیقی علمی داشته باشد کم است. از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. شاید به این دلیل که در دوران مدرن به خاطر سیطره فلسفه پوزیتیویستی، قطع نظر از برخی مکاتب فلسفی، بهای کافی به مسئله روحيات و احساس داده نشده است. بنابراین ابزار پژوهشی ما بیشتر کتاب‌ها و منابعی است که می‌توانیم غیر مستقیم استفاده کرده و خودمان مسائل را از آن‌ها استخراج کرده تجربیات شخصی را به آن بیافزاییم. هم مطالب مهندس بازرگان و هم آقای ایزدی که در این زمینه کار کرده‌اند به خصوص آقای ایزدی عمدتاً مبتنی بر تجربیات شخصی است.

۲- همچون آثار جمالزاده، آل احمد، دولت آبادی و ...

۳- ناخودآگاه:

آقای ایزدی نظریه جدید روان‌شناختی تحت عنوان «تحلیل روابط متقابل» را با روحيات و خلیات ایرانیان تطبیق داده و یک نظریه تلفیقی ایجاد کرده است. ولی درک و دریافتش از روحيات و خلیات ایرانی‌ها مبتنی بر تجربیات شخصی است. در حالی که کار مهندس بازرگان بیشتر جنبه علمی و تئوریک دارد. اساس نظری کار آقای ایزدی همان نظریه تحلیل روابط متقابل است. بعد از فروید و در راستای نظریه ناخودآگاه فردی او جهش بزرگی در روانشناسی پیدا شد که بر حسب آن در وجود هر یک از ما یک والد یک بالغ و یک کودک نهفته است. هرکس به نوبه خود این والد، بالغ و کودک را دارد. این والد، بالغ و کودک چه جور شکل گرفته و چه هست؟ روانشناسان معتقدند که بخش عمده روحيات انسان در دوران دو سالگی و پس از آن تا پنج سالگی تماماً شکل می‌گیرند. یعنی آنچه که مربوط به هیجانات عاطفی و واکنش‌های روانی فرد می‌شود عمدتاً تا پنج سالگی شکل می‌گیرند، در ما حفظ می‌شوند و تا آخر عمر باقی می‌مانند. به عبارت بهتر تمام ویژگی‌های روانی ما ناشی از زیست جهان ما، وضعیت محیطی و دوران کودکی است. آنچه ما هستیم از پدر و مادر، جامعه، همسایه، پلیس، و در نتیجه از تمام جامعه و تاریخ به ما رسیده است. مهندس بازرگان نیز به جنبه تاریخی مسئله اشاره دارد، یعنی داستان را بر می‌گرداند به اولین خلقت که در عین حال نسل به نسل تأثیراتی از زمان خود گرفته است. نظریه تحلیل روابط متقابل می‌گوید نحوه رویارویی و یا تعامل ما با چیزها و انسان‌ها تحت تأثیر آن جنبه‌های سه‌گانه شخصیت است؛ بهترین نوع برخورد متقابل برخورد بالغ - بالغ است. یعنی ما با مخاطبین خود به عنوان یک بالغ برخورد کنیم و مخاطبین نیز با بالغ خودشان با ما روبرو شوند. چنانچه ما از جنبه والد شخصیتمان با دیگری روبرو شویم و طرف مقابل ما از جنبه کودک شخصیتش وارد گفت و گو شود روابط ما بدون تنش ولی بیمارگونه است. ولی اگر طرف مقابل هم از جنبه والدش با ما برخورد کرد یعنی هر دو از جنبه والد با کودک طرف مقابل برخورد کنیم به بازی خطرناکی در روابط دچار می‌شویم... آقای ایزدی می‌گوید اصلاً ما ایرانی‌ها بالغ نداریم یا بالغ بسیار ضعیفی داریم ایشان رفیق را در کنار بالغ قرار داده و می‌گوید روابط

ما با دیگران عموماً به پنج شکل تنظیم می‌شود: والد - والد، والد - رفیق، رفیق - کودک، والد - رفیق و دیگری کودک - والد. این یک نظریه است. یک نظریه دیگر را هم می‌خواهم خدمتتان عرض کنم.

ع- حرکت اعوجاجی:

نظریه دیگر حرکت اعوجاجی است و یا حرکت افراطی - تفریطی در جوامع. یعنی در مقوله‌های عقیدتی، فکری، حسی و عاطفی جوامع و افراد حرکت مستقیم‌الخط ندارند بلکه حرکت‌های زیگزاگی دارند و نمونه‌های آن را در تاریخ تمدن جوامع از جمله تاریخ قرن اخیر خودمان می‌توان مشاهده کرد. به عنوان نمونه اروپای قرون وسطی در وضعیت دین‌باوری و علم‌ستیزی است. در این دوران هر چیز غیر دینی به شدت طرد می‌شود و دوران افراط در دین باوری است؛ دوران سلطه مطلق کلیسا در قرون وسطی. دوران بعدی، نقطه مقابل دوران قبلی است با صد و هشتاد درجه اختلاف. تحولات اجتماعی معمولاً بر یک روال متعادل و صحیح قرار نمی‌گیرد. به این ترتیب متعاقباً دوران دین‌ستیزی و علم باوری می‌آید، دین‌ستیزی افراطی روی دیگر سکه علم‌ستیزی افراطی است. به نظر من در حال حاضر دوباره در اروپا پیش درآمد آغاز وضعیت مخالف را داریم می‌بینیم. در خود ایران، به نظر من این شعار یا روسری یا تو سری به لحاظ روانشناختی چیزی نیست جز عکس‌العمل کشف حجاب اجباری در دوران رضاشاه. آن عمل افراطی حرکت مقابله را طلب می‌کند و بعد عکس‌العمل مخالف به صورت یا روسری یا تو سری در می‌آید. جلوه‌های دیگر این پدیده را الان شما شاهدید و به همین علت خطری که خیلی از اندیشمندان احساس می‌کنند این است که اگر در یک دوره‌ای اینجا کشف حجاب بوده و بعد می‌گوییم یا روسری یا تو سری، خدا رحم کند به دوران بعدی‌اش. همین الان در واکنش‌های مردم در حریم زندگی‌های خصوصی و نیمه‌خصوصی (محافل کوچک) چنین حالتی دیده می‌شود، ولی میدان بروز و ظهور ندارد. درحالی‌که اگر میدان ظهور بیابد معلوم خواهد شد که واقعاً حرکت افراطی در این زمینه چقدر پر تنش و پر هیجان می‌تواند به وجود آید. از همین جا بد نیست وارد مقوله چیستی روحیه، تربیت و اخلاق بشویم.

۵- روحیه، تربیت و اخلاق:

وقتی صحبت از روحیه، می‌کنیم منظورمان چه چیزهایی است؟ روحیه، منشاء نوع کنش‌ها و واکنش‌های عاطفی، احساسی، و روانی، با جوهری کائناتی و زیست جهانی همراه ویژگی‌ها و کیفیت‌های بیولوژیک آفرینشی (داده‌های پیشینی) است که از ابتدای خلقت هر فرد با عوامل ژنتیک (توارثی) و محیطی رابطه متقابل و پیچیده‌ای برقرار کرده، از تاریخ و جامعه و عوامل این دو بردار بزرگ و اصلی تأثیر پذیرفته، ضمن تأثیرپذیری از این بردارها، تربیت پذیر نیز هست. اخلاق عبارت است از کنش‌ها و واکنش‌های آدمی متأثر از روحیه، پندار و نیاز، که این نیز به نوبه خود تربیت پذیر بوده قابلیت دگرگون شدن و استحاله شدن دارد. منظور من از تربیت، هم جنبه‌های فردی و هم جنبه‌های گروهی و اجتماعی آن است. پرسش از تربیت دو عامل عمده زمانی و مکانی را در بر می‌گیرد. زمان از طریق تاریخ و مکان از طریق جامعه با همه جزئیات و زیر مجموعه‌های آن‌ها وارد داستان می‌شوند. در حقیقت تربیت به صورت مستقیم و غیر مستقیم دارای ابعاد زمانی و مکانی هم هست. ولی از آنجایی که در مباحث تربیتی به مناسبت اینکه جنبه اکتسابی و ارادی و محیطی پدیده‌ها آن هم به صورت علمی مطرح است دو عامل زمان و مکان را به صورتی که بار فلسفی مسئله را افزایش می‌دهد وارد نمی‌کنند. کنش‌های عاطفی و احساسی یا روحیه که ادعا می‌کنم زیربنای رفتار است چیست؟ به طور خیلی ساده هیجانات و دلبستگی‌های درونی ما هستند. موجبات درونی آنچه را که تحسین می‌کنیم و آنچه را که از آن نفرت داریم. علت احساس زیبایی و آنچه را که زیبا می‌دانیم و زشتی و آنچه را که زشت می‌بینیم. علت آنچه که تحقیر می‌کنیم و یا در مقابلش عصبانی می‌شویم. علت آنچه را که به آن عشق می‌ورزیم، آنچه را که ستایش می‌کنیم. اینها همه در سطح ناخودآگاه جریان دارد و به طور درونزا و خود به خودی بدون اینکه خودمان از علت اصلی احساسمان نسبت به آنچه که به ما انگیزه حرکت می‌دهد آگاهی داشته باشیم، حرکت‌های ما را تنظیم می‌کند. نگاه ما، به قول روانشناسان به عنوان جرئی از هیئت زبانی، بهتر از گفتار، احساسات ما را نشان می‌دهد. زبان دروغ می‌گوید، اما هیأت زبانی دروغ را افشا می‌کند. هیئت زبانی من، نگاه من است، و همه اطوار و

حرکات پیوسته به زبان من. نگاهی که عطوفت دارد، خشم دارد، دو رویی دارد، با من مهربان است، سر یاری دارد، سر یاری با من ندارد. حرکات دستمان نیز صدها معنی دارد. صد جور شما می‌توانید به فرد بگویید بله یا خیر یا حتی در پشت تلفن وقتی گوشی تلفن را بر می‌دارید صد جور می‌گویند « الو». روحیه پنهانی‌ترین و درونی‌ترین مقوله شخصیت است. اخلاق چیست؟ روحیه را گفتیم کنش‌ها و واکنش‌های عاطفی و احساسی. درحالی‌که اخلاق کنش‌ها و واکنش‌های رفتاری است. اخلاق عبارت است کنش‌های رفتاری متأثر از روحیه، پندار و نیاز. روحيات نسبت به اخلاق مبنایی‌تر و درونی‌تر است.

۶- ویژگی‌های روحی ما:

حالا می‌خواهم از فصلی که از ابتدا توجه من را در این مقوله به خودش جلب کرد با شما صحبت کنم و آن ویژگی‌های روحی و روانی ما ایرانیان است. ما عادت داشتیم معمولاً در حرکت‌های سیاسی اجتماعیمان یک سره از اقتصاد، استراتژی، تاکتیک و از این نوع مقوله‌ها، آن هم به طور روشن و خیلی صریح و با استناد به کتب و مطبوعات صحبت کنیم و نهایتاً از اندیشه، طرز تفکر یا ایدئولوژی. تفاوتی که روحیه با آن مقولات دارد این است که اندیشه و ایدئولوژی را می‌شود در مدتی مثلاً یکساله عوض کرد، ولی روحیه و حتی اخلاق را نمی‌شود. کما اینکه در تاریخ مبارزات سیاسی خودمان شاهد بوده‌ایم که خیلی راحت و سریع نظریات یا مواضع افراد و شخصیت‌ها عوض می‌شود. واقعاً ممکن است در عرض یک ماه حقیقتاً افکار و عقاید فرد دگرگون شده باشد. چه در شرایط خاص فردی چه در شرایط عام اجتماعی. شرایط خاص فردی به طور کلی عبارت است از تغییر شرایط زیست- محیطی فرد همچون جلای وطن، زندان، اردوگاه‌ها و به طور کلی موقعیت‌های استثنایی یا گذرا برای فرد. شرایط عام اجتماعی هم عبارت است از تغییرات کلان اجتماعی و فرهنگی و یا انقلاب‌ها و جهش‌های سیاسی. گاهی در اوضاعی که فرد قرار گرفته و این چیزها پیش آمده ناگهان مواضع و اندیشه‌های سیاسی فرد ۱۸۰ درجه چرخیده، ولی مسئله روحيات و اخلاقیات چطور است؟ آیا در این مقوله هم، تغییرات ناگهانی محتمل الوقوع است. به اعتقاد من نه! حداقل این است که

مشاهدات ما گواه این تغییرات سریع، جهش‌وار و انقلابی نیست. فردی که امروز مارکسیست بوده فردا مسلمان شده هیچ دلیلی ندارد که روحیاتش عوض شود؟ و اخلاقش هم دلیلی ندارد که عوض شود؟ یعنی چه روحیات و اخلاقش عوض نشده؟ یعنی با زنش همان جور رفتار می‌کند که قبلاً می‌کرد. در مجالس و محافل همان جوری است که قبلاً بود. همان قدر نسبت به گروه و سازمانش فداکاری می‌کند که قبلاً می‌کرد. به نظر من روحیات به آسانی عوض نمی‌شود. کسی که از این جبهه به آن جبهه می‌افتد ناگهان این چیزها در او عوض نمی‌شود. ویژگی‌های روحی چیست؟

۱- ریشه داری در عمق تاریخ ملت‌ها و اقوام ناشی از چالش‌های زمان‌های گذشته و بسیار دور.

۲- سر سختی و غیز قابل انعطاف بودن در برابر نیازهای زمانه و شرایط نوین اجتماعی.

۳- فراگیری و در هم آمیختگی اجتماعی (فقدان عایق‌بندی میان افراد، گروه‌ها، جریان‌ات و

طبقات جامعه).

۴- پیشینه دار بودن (تقدم زمانی نسبت به نسل‌ها).

۵- تربیتی و اکتسابی بودن تدریجی (نقش خانواده، تحصیلات، وضعیت زنان، جوانان و ...).

۶- مشروط کردن بینش و نگرش و رابطه متقابل داشتن با اندیشه، منتهی با تأخیر زمانی یک

سویه. یعنی اندیشه که عوض شد مدت‌ها طول می‌کشد تا تأثیر خود را بر روی روحیه بگذارد. لهذا

روحیه کاشف از تضاد یا فاصله زمانی اندیشه و عمل است.

در مورد بعضی از این ویژگی‌ها توضیحات مختصری عرض می‌کنم. ریشه داری و سر سخت

بودن یعنی چه؟ روحیه در عمق جامعه جایگزین شده است در لایه‌های زیرین. آنچه در عمق است،

ریشه‌دار و سر سخت است؛ یعنی دیرپا است، عمیق است، به سادگی عوض نمی‌شود. فقط در پرتو یک

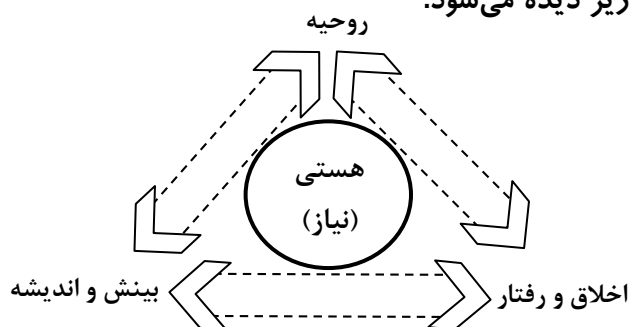
جریان خودکاوی خیلی عمیق، دگرگونی پذیر است. و بعضی این حالت را به تهوع یا با عرض معذرت

به استفراغ کردن تشبیه کرده‌اند. در ادبیات ما استفاده کردن از این واژه زیبا نیست. ولی منظور از آن

عبارت است از بیرون ریختن و باز پس دادن آنچه قبلاً در کنه جان انسان رخنه و نفوذ کرده است، توأم با درد و توأم با ناراحتی درونی. ما به جای آن واژه «متحول شدن» یا «دیگر» یا «دگرگون شدن» را داریم. اگر قرار باشد تحولی در درون و روحیات کسی بشود لازم است یک بازنگری و خودکاوی و فرایند از بیرون به خود نگاه کردن تحقق یابد. چیزی که ظاهراً ساده است ولی معلوم نیست همه کس در زندگی قادر باشد از بیرون به خودش نگاه کند. یعنی من آنچنان خودم را بینم که شما دارید می بینید و یا شما آن جویری خودتان را ببینید که من دارم شما را می بینم. به عبارت دیگر خودکاوی ما به ازای علمی و عملی همان چیزی است که در عرفان خودمان داریم که هر کس خود را شناخت خدا را شناخت. حالا ببینیم منظور از فراگیری و در هم آمیختگی اجتماعی این سرسختی چیست؟

اجتماعی بودنِ خصوصیات روحی به معنی فراگیر بودن آن است. یعنی همه جا ساری، جاری و نافذ است. بین گروه‌ها و جریان‌ات مختلف اجتماعی عایق‌بندی وجود ندارد. کم و بیش همه طبقات و گروه‌ها و اشخاص گرفتار آن هستند. خواهیم گفت که البته اندیشه و ایدئولوژی در خلق و خو و خصوصیات مؤثر است، به این معنی که پیروان عقاید گوناگون دارای ویژگی‌های روحی مخصوص به خود هستند، ولی تفاوت‌ها عمیق و مهم نیست. وقتی مسئله را به طور کلی و در چهره کلان آن ببینیم واقعاً تفاوت زیاد نیست. وقتی ما صحبت از خصوصیات ملی می‌کنیم یا بازرگان در سازگاری ملی صحبت می‌کند، نمی‌گوید جریان راست اینجوری است یا چپ اینجوری است. همه آن عوارض و نارسایی‌ها و آسیب‌هایی که جریان چپ دارد جریان راست و میانه و غیر سیاسی و سیاسی هم دارد. تمام طبقات اجتماعی و سیاسی از صدر تا ذیل جامعه، پایین و بالا، همه دارند. از این جهت ویژگی‌های روحی و حتی اخلاقی، قطع نظر از کم و بیش و چگونگی آن اجتماعی و فراگیر است. مرزی بین گروه‌های مختلف وجود ندارد.

پیشینگی و پیشینه داری یعنی چه؟ شاید واژه درستی انتخاب نکردم ولی منظور از پیشینگی چیست؟ اینکه تقدم زمانی نسل‌ها بر آن حاکم است، یعنی چه؟ یعنی روحیاتی که الان ما و نسل ما با میانگین سنی پنجاه ساله داریم، خصوصیات است که سال‌ها پیش در دوران کودکی و نوجوانی کسب کرده‌ایم. در حقیقت ما داریم اخلاق دوران جوانی خودمان و کنش‌ها و واکنش‌های روحی و هیجانات عاطفی آن دوران را باز پس می‌دهیم و سخت وابسته به آن هستیم. این به آن معناست که شرایط ۲۰-۳۰ سال آینده نیز به نوبه خود محصول امروز خواهد بود منتهی با ترکیب با عوامل مؤثر دیگر. شرایطی که امروز بر جامعه حاکم است، خودش را در ۲۰-۳۰ سال دیگر نشان خواهد داد. تأثیر وضعیت اجتماعی و سیاسی زمان حاضر در روحیه یک یا دو نسل بعد آشکار می‌شود. البته با تساهل صحبت می‌کنیم. عدد و رقم نداریم، ولی می‌خواهم بگویم وضعیت فعلی متعلق به نسل‌های پیش است. نسل کنونی تحت تأثیر گذشته دارد رفتار می‌کند و به نوبه خود اثر خودش را ۲۰-۳۰ سال دیگر برجا خواهد گذاشت. تربیتی و اکتسابی بودن یعنی چه؟ یعنی خانواده در آن نقش دارد، تحصیلات، ساختار خانواده، موقعیت زنان و جایگاه کودکان و مقولات مشابه در آن نقش دارد. این هم جنبه اکتسابی قضیه. یک قضیه مهم دیگر تأثیر سرنوشت ساز روحیه و تأثیر آن روی اندیشه است. یعنی مشروط کردن بینش و نگرش. من معتقدم روحیه و خصلت‌ها نگرش ما را مشروط می‌کند. و رابطه متقابل آن با اندیشه و عمل چنین در شکل زیر دیده می‌شود.



روحیه از طریق مشروط کردن بینش روی اندیشه هم تأثیر می‌گذارد و در نتیجه این دو رابطه متقابل دارند، منتها با تأخیر زمانی یک طرفه. یعنی روحیه بلافاصله و بلافاصل روی بینش و نگرش مؤثر می‌شود و آن را مشروط می‌کند ولی بینش و نگرش با تأخیر چند ساله و بلکه چند ده ساله روی

روحیه بازتاب می‌کند. به محض اینکه من وارد مکتبی و حوزه اجتماعی و یا یک گروه آئینی، ایدئولوژیک، دینی و فکری شدم و آن مکتب فکری و آئین را پذیرفتم خلق و خو و شخصیت‌ام متحول نمی‌شود. بلکه بعد از مدتی حضور و نفس کشیدن در آن حوزه اجتماعی تازه ممکن است پس از اینکه این آگاهی جدید خوب در من جا افتاد و باصطلاح وجدانی یا ملکه شد ویژگی‌های روحی متناظر با آن را نیز کسب کنم و با جامعه یا امت مورد نظر یکی شوم. و تازه این ویژگی‌های روحی فرقه‌ای، گروهی، حزبی، و ایدئولوژیک، در کنار آن روح ملی سهمی اندک در شخصیت متفاوت فرد دارد و چون لایه‌های زیرین همچنان پا بر جا و فقط موضوع تغییرات آهسته و تدریجی است. اندیشه همان‌طور که گفتم عوض کردنی است. ولی روحیه به سختی عوض می‌شود. این نشان می‌دهد که روحیه در حقیقت کاشف یا پرده بردار از تضاد اندیشه و عمل ماست. این تضاد اندیشه و عملی که می‌بینیم در تمام جامعه رایج است، ناشی از روحیه است. ما همواره در طول تاریخ و هم اکنون نیز به وفور در جامعه با کسانی سر و کار داریم که ویژگی‌های عمروعاصی و معاویه‌ای یا سلطانی دارند ولی در سطح جامعه به شکل قدیس خودنمایی نموده‌اند. خودشان واقعاً گمان می‌کنند امیرالمؤمنین هستند و من در این مورد دلایلی دارم که بعداً اگر وقت بود و لازم شد ارائه خواهم داد. دلایل و نشانه‌هایی حاکی از این که خود فرد آگاه نیست به اینکه کیفیات و روحیات عمروعاصی و پادشاهی دارد، خودش واقعاً فکر می‌کند روحیات امیرالمؤمنینی دارد. چرا ما در یک فرد عمروعاص و یا یک جبار را می‌بینیم در حالی که خودش، خودش را امیرالمؤمنین می‌بیند؛ برای اینکه او از چشم ما نمی‌بیند. او، هم بازیگر صحنه است هم تماشاچی است. هم بازیگر وجود خود است هم تماشاچی‌اش. اگر بتواند صحنه بازیگری را ترک کند و بیاید خارج از صحنه در جایگاه تماشاچیان بایستد تازه شاید بتواند قدم‌های اولیه را برای شناخت خودش بردارد...

پیش از این در اشاره به نظریات آقای ایزدی و بازرگان گفتم بازرگان در این مسئله نگرش علمی داشته و خیلی هم جدا از اندیشمندان دیگر از جمله نظریه‌پردازان شیوه آسیایی تولید در اهمیت

آب نسبت به خاک به عنوان ابزار اصلی تولید و نظام‌های آبرسانی از طریق قنوات و آبراه‌ها و برای نمونه تحلیل پل ویه مورخ و جامعه‌شناس فرانسوی در کتاب «فتودالیت‌ه و دولت در ایران» نبوده. بازرگان با اینکه منطق مبتنی بر ساختارهای تاریخی-اقتصادی ندارد و از او هم چنین انتظاری نمی‌رود، با این حال در این بحث داستان را این طور دیده و دیدگاه او منافاتی با یک بینش تاریخی-اجتماعی علمی ندارد. اکنون چیزهایی را که یادداشت کردم فهرست‌وار عرض می‌کنم. بازرگان منشأ روحيات و خلیات ما را در زندگی کشاورزی و روحیه روستایی می‌داند و دلایلش را می‌گوید که در مدل تولید ماست. مسئله آب، خاک و ... و چند سر فصل به عنوان ویژگی‌های روحی ما ذکر کرده است: ۱- بردباری ۲- شلختگی ۳- وارهایی یعنی تسلیم و وازدگی، واگذاری امور به طبیعت و فلک و قسمت و تقدیر، مشیت، خدا. ۴- زندگی پر نوسان که نتیجه‌اش می‌شود گشاد بازی، قناعت پیشگی، گاهی از در دروازه تو نرو و از سر سوزن تو بروی. ۵- زمینگیری یعنی علقه مالکیت به زمین. ۶- تک زیستی ناشی از دهات تک افتاده، خودکفا و ناشی از نظام قنوات و فاقد نظام دفاعی که باعث می‌شده جوامع کوچک متوسل به یک پادشاه و حاکم شوند، همواره خودشان را به او وصل کنند، سر تسلیم در مقابل او فرود بیاورند. این موقعیت باعث ویژگی‌هایی نظیر خودخواهی و خودبینی و تک زیستی و فردیت^۳ شده و مجموعه این‌ها را می‌گوید خصوصیتی به ما داده که هضم خصم نامیده شده: هضم یا جذب دشمن. این خصوصیتی که ما در تمام طول تاریخ داشته‌ایم و باعث شده مغول را در خودمان هضم کردیم، اعراب را و دیگران را هضم کرده‌ایم. مرحوم شیخ حسین لنکرانی در این مورد مثالی می‌زد و می‌گفت ما مثل مار می‌مانیم. مار وقتی سیل می‌آید سرش را خم می‌کند سیل که رفت باز سر بلند می‌کند. بازرگان هم بدون کاربرد این مثل تقریباً همین خصوصیت را برای ما ذکر می‌کند. یعنی می‌گوید ما چیزهای خارجی را از خودمان می‌کنیم. این را خیلی‌های دیگر هم گفته‌اند. در حقیقت خصم را به درون راه می‌دهیم و او را می‌پذیریم و بعداً صفات خود را به او انتقال می‌دهیم.

۳- ویژگی‌هایی که پژوهشگران و نظریه پردازان بعدی آن را «خودمداری» نام نهاده‌اند.

طبیعی است که بعضی صفات او را هم می‌گیریم. در کتاب سازگاری مهندس بازرگان گفته شده این روحیه آقایی و نوکری ما از همین شرایط ناشی شده، بی‌بند و باری‌های ما هم همین‌طور. روح مذهبی ما، صوفی مسلکی ما، عشق به خدا و آخرت و علایق دینی ما نیز به همین ترتیب. بد نیست در این زمینه کمی مکث کنیم. به نظر من این سائق یا انگیزه دینی به عنوان عالی‌ترین محرک ما مسئله مهمی است. ما در گذشته زندگی خودمان، همین پنجاه سالی که عمر داشتیم شاهد بوده‌ایم که این سائق دینی نقش بسیار اساسی داشته. شخصیت‌های سیاسی را با یکدیگر مقایسه کنید مثلاً رجال نهضت آزادی را؛ می‌بینید بازرگان به این دلیل شخصیت درجه اول می‌شود که سائق دینی و زبان ایدئولوژیک داشته. با ایدئولوژی حرف زده در حالی که به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی و دانش اجتماعی بالاتر از رحیم عطایی نبوده. شاید این گفتار من مبتنی بر داده‌های آکادمیک نباشد، از این لحاظ عذر می‌خواهم. با این حال ناچارم بگویم که بینش سیاسی بازرگان و یا طالقانی بیشتر از خیلی‌های دیگر نبوده، تمام مجموعه ادبیات بازرگان ادبیات دینی است و سیاستش و خط مشی سیاست‌گزاریش به پشتوانه سائقه دینی‌اش است که گُل می‌کند و او شخصیت درجه اول می‌شود. همین جور در کنار دکتر سحابی و سایر شخصیت‌های درجه اول نهضت آزادی. الان هم به نظر من همین سائق دینی خُلق و خوی غالب ما را تشکیل می‌دهد. این سائق دینی و ایدئولوژیک در حقیقت یا دست کم به همان چیزی بر می‌گردد و یا از همان جنس است که بسیاری از شرق‌شناسان از آن تحت عنوان فلسفه یاد کرده‌اند و گفته‌اند به تعداد هر ایرانی یک فیلسوف هست. ایرانی ذاتاً فیلسوف است، اما فلسفه‌اش باید در دین متجلی شود. این امر واقع، سائق ذهنی و ایدئولوژیک ایرانی را نشان می‌دهد. به من اجازه دهید به مهم‌ترین مسئله‌ای که آقایی ایزدی عنوان کرده اشاره کنم. ابتکار و خلاقیتی که آقای ایزدی در مجموعه نجات دارد این است که ویژگی‌های تاریخی کهن ما را وارد یک نظریه روانشناسی کرده است. به عنوان یک ویژگی در جامعه ایرانی معتقد است که ما ایرانی‌ها بالغ نداریم یا بالغ بسیار ضعیفی داریم. ایشان به جای بالغ در نظریه روانشناختی «تحلیل روابط متقابل» که به عرض رسید رفیق را نشانده است. ۱۴ تا صفت را هم در کنار آن بر شمرده و همه هم صفات بد هستند. صفات

مذموم هستند غیر از یکی دو تا که می‌شود خوب تلقی‌شان کرد و البته این نقص کار ایشان است. مجموعه این‌ها و سخن بازرگان و دیگران توجیه‌کننده فقدان مفهوم دولت و قانون در ایران است. روحیه استبدادی و استبدادپذیری ما که بازرگان تحت عنوان «زور و زود» از آن یاد کرده است به همین مسئله باز می‌گردد. من فکر می‌کنم این دو کلمه بسیاری از خصوصیات ما را نشان می‌دهد که بازرگان آن را به خوبی مطرح کرده و در قسمت بعدی بحث‌هایمان می‌توانیم وارد این موضوع شویم که شرایط امروز و اقتضای امروز چه می‌طلبد؟ آیا واقعاً شرایطی هست که زور و زود پذیر باشد یا نه. اگر در گذشته شرایط اجتماعی زور و زود را می‌توانست بپذیرد الان به نظر می‌آید چنین چیزی نیست. وضعیت جهان به رغم استمرار و حتی تکامل و پیچیدگی نظام سرمایه‌داری جهانی و پیوند سرمایه و سیاست به طور تاریخی - دست کم نسبت به اشکال ساده و ابتدایی گذشته و موجود - در حال دگرگونی است. بنابراین در بحث ما سه قسمت مانده است. یکی اینکه ما چه تغییراتی کرده‌ایم. در حال حاضر آیا نسبت به آن وضعیت تاریخی تغییراتی داشته‌ایم؟ در جریان انقلاب و در جریان این بیست ساله پس از انقلاب؟ آیا چشم‌اندازهایی وجود دارد که این روحيات تغییر کند؟ آیا وضعیت جهانی مساعد برای این تغییرات هست؟ این سه سرفصل می‌ماند برای فرصت‌های بعد. اما یک چیز مهم دیگر مانده که اگر نگوییم حق مطلب را ادا نکرده‌ام.

۷- چشم‌انداز تغییر:

به نظر من علی‌رغم سرسختی و ریشه‌داری که گفتم، چیزهایی در شرف تکوین هست که ویژه دوران سازندگی و زندگی‌سازی است. علی‌رغم تمام بدبینی‌ها در سطح ملی، تأسیس نظام سیاسی جمهوری در ایران، فرهنگ‌گفتگو را باز کرده، اخیراً نمودهایی از کوتاه آمدن طرفین متخاصمین دیده می‌شود. وضعیت جوری پیش آمده که طرفین - هم حاکمیت و هم دیگران که آن طرف قضیه هستند - مجبور به خودنگری شده‌اند. در مورد اپوزیسیون این خود بازبینی و نگرش مجدد به خود مشاهده می‌شود ولی در مورد حاکمیت فکر می‌کنم او هم به اینجا خواهد رسید. بهتر است بگوییم امیدواریم که برسد. این تغییرات تدریجی را من میل دارم بینم هم در روحانیت میل دارم بینم و هم در

روشنفکرها. اکنون می‌توان گفت در سطح ملی یک اعتماد به خویشتن به وجود آمده. ما به عنوان یک ملت به رغم گفت و گوهای عامیانه و سطحی که پُزهای بزرگ در می‌کنیم، در تمامیت و عمق وجودمان یک خود کوچک بینی و تحقیر خویشتن وجود داشته. به نظر من در جریان انقلاب یک اتفاق عمده رخ داده برای اینکه این خود کم بینی ترک شود و تبدیل به غرور ملی شود. به خصوص در جنگ توانستیم اعتماد به خویشتن را دوباره باز بیابیم. در برخی از مدیریت‌ها نیز این اتفاق افتاده. منتها این بازگشت به خویشتن به نظر من متفاوت با بازگشت به خویشتن قبل از انقلاب است. انگیزه بازگشت به خویشتن قبل از انقلاب در عین حال که در وقوع انقلاب بسیار تأثیر داشته نقادانه و عمیق نبوده. تمایل به بازگشت به اصل و منشأ بوده؛ رجوع به اسلام ناب محمدی(ص). رجوع به صدر اسلام به حکومت علی(ع). رجوع به ادبیات گذشته عرفا، شاعران، فلاسفه و اندیشمندان ایرانی، فلکلور، (قصه‌ها، داستان‌ها، آوازاها، موسیقی‌های بومی) به خصوص در فعالیت ادبی و هنری جریان چپ - به طور اعم غیر دینی- در شکل داستان، نمایشنامه، شعر، نقاشی، تأثر، معماری، تزئینات داخلی، رخت و لباس و به طور کلی بعضی از اشکال و آداب و رسوم زندگی. با این حال در حقیقت هم جنبه سیاسی و اجتماعی داشته و هم با انگیزه سیاسی بوده، برای نمونه در شخصیت‌هایی همچون آل احمد و شریعتی. این جنبش اجتماعی، اگر بتوان آنرا چنین نامید کمتر درونی و فردی (روانشناختی و خودکاوانه) بود ولی به نظرم الان این بازگشت به خویشتن که پیدا شده واقعاً به مفهوم یک خودکاوی درونی هر فرد از خودش و ارزیابی مجدد خویشتن است. واقعاً در این مرحله خویشتن خویش است که در معرض انتقاد واقع شده. پس از پیروزی انقلاب این وقایع مهم که موتور محرک و انگیزه این بازگشت به خویشتن (در حقیقت اعتماد به نفس ملی) شد عبارت است از تشکیل جمهوری و پیروزی نسبی در جنگ، موفقیت در برخی مدیریت‌ها، شوراها و نهادهای مدنی به ویژه در شهرهای کوچک. کسانی که با پژوهش‌های اجتماعی در شهرهای کوچک سر و کار دارند می‌دانند که به رغم نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی کلان، اتفاقاتی در اعماق در شرف رخ دادن است یا دست کم نمونه‌هایی اتفاق افتاده که هم حاکی از اعتماد به نفس است و هم می‌تواند به بازسازی روحیه اعتماد به خویشتن کمک کند. به

عنوان نمونه چند قطبی شدن اقتدار ملی، چیزی است که قبلاً نبوده و الان برای اولین بار شاید در تاریخ ما اتفاق می‌افتد.^۴ غیر از دوران کوتاه حکومت دکتر مصدق و بعد از جنگ جهانی دوم ما برای مدتی کوتاه از حقارت خارج شدیم. در انقلاب هم ما از حقارت خارج شدیم. در جنگ غرور ملی پیدا کردیم. بعضی از هنرها به شدت در جامعه ما دگرگون شد مثل فیلم، و نمونه‌هایی هست که بازگشت به خود در آن‌ها جلوه می‌کند و با تمام سختی‌ها در آن‌ها متبلور شده است. در سطح جهانی نیز اتفاقاتی افتاده که می‌تواند در جهت دیگری غیر از آن جهت منفی روحيات ما عمل کند. از جمله این رویدادها، امواج فکری و هنری پست مدرنیستی و بازخوانی مذهب، تاریخ و مردم است که در جهت خلاف آن جنبه منفی که عرض کردم عمل خواهد کرد. گرچه پست مدرنیسم یک تیغ دو لبه است. از یک طرف نوعی ارجاع به مذهب و فرهنگ و تاریخ و مردم و ملت‌ها و اقوام است، و از طرفی دیگر به عنوان یک واکنش عَرَضی در برابر نخبه‌گرایی مدرنیستی دچار یک نوع عوام‌زدگی در ارجاع به گذشته با صبغه‌های ارتجاعی شده. با این حال پویایی و رشد طبیعی ملت‌ها می‌تواند از جنبه مثبت این رویداد جهانی بهره بگیرد.

رویداد مهم دیگر که پس از این روی روحیه ما تأثیر خواهد داشت و از هم اکنون آثار عینی، مؤثر و عملی‌اش در جامعه مشخص شده، بسته شدن امکانات شمال بر روی جنوب یعنی مسدود شدن تنفس گاه‌ها و گریز گاه‌های جهانی است.^۵ برای درک موضوع مجبورم اشاره‌هایی ولو مختصر به این مطلب بکنم. در گذشته که ما دانش آموز و دانشجو بودیم، دانش آموزی دیپلمش را نگرفته می‌رفت آلمان. بعد از یک سال از لحاظ مالی وضع خوبی پیدا می‌کرد. هم در شرایط بسیار عالی درس می‌خواند و هم برای پدر و مادرش پول می‌فرستاد و روابط دوستانه دختر و پسر را هم تجربه می‌کرد. خلاصه از این حصار تنگ و تنگناهای نفس گیر آن فرار کرده بود. آزاد شده بود و در آنجا بهشت

۴- این گفتار در نیمه اول دهه هفتاد انجام شده و معطوف به تحولات اخیر در انتخابات سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲ ریاست جمهوری نیست. با این حال تحولات مربوط به انتخابات سیاسی (مجلس، ریاست جمهوری، شوراها) حاکی از صحت نظرات مطرح شده است. (زمستان ۱۳۹۲)
 ۵- متأسفانه با گذشت پانزده سال از این سخنرانی با تشدید تحریم‌ها این جنبه مثبت از مقاومت، و ضرورت به روی پای خود ایستادن به علت مدیریت ضعیف داخلی منجر به انزوای غیر قابل مقاومت شده است. (زمستان ۱۳۹۲)

زمینی شخصی خود را ولو به طور موقت و ذهنی ساخته و پرداخته بود. من شخصاً همین نیازها و انگیزه‌ها را در جوانان عرب موقعی که الجزایر بودم یا در جوانان کارگر تونس در فرانسه دیدم؛ احساس کردم که جوان کارگر شمال آفریقایی دلش می‌خواهد برود سوئد برای اینکه نفس بکشد و از قید و بندها آزاد شود. برای اینکه خودش برای خودش آفایی و زندگی کند، حتی کارگری کند و زحمت بکشد و بعد از ۸ ساعت کار طاقت فرسا هر کار دلش خواست بکند. این تنفس‌گاه الان به روی جهان سوم در اصطلاح آن زمان و جهان فقیر یا جهان جنوب در اصطلاح کنونی بسته شده است. برای سن‌های بالاتر هم این تنفس‌گاه بسته شده چه برسد برای جوانان. الان می‌بینیم که به علت بحران بیکاری، اوج‌گیری جریان‌های افراطی راست و بحران‌های دیگری که جهان غرب درگیر آن است، ایرانیان میان سال و حتی سالخورده‌ای پیدا می‌شوند که قید تمام زندگی در آنجا، زن، بچه، عروس، داماد، و امنیت اجتماعی و رفاه مصرفی و امکانات بی‌شمار دیگر را می‌زنند و به مملکت باز می‌گردند. چنین افراد شصت ساله‌ای را شخصاً می‌شناسم که در انقلاب به دلایل و با انگیزه‌های مختلف مهاجرت کردند و چند سال است که برگشته‌اند؛ افراد صاحب نام، اساتید دانشگاه و بعضاً ثروتمند و صاحب پست و مقام در سطح معاونت وزیر پیش از انقلاب. به رغم موج شدید مهاجرت به بیرون از کشور^۶ در سنین مابین ۲۰ و ۴۰ سال، یک موج بازگشت در سنین ۶۰ سال به بالا هم وجود دارد، گرچه امواج این روند و جزر و مدهای متعاقب آن با تحولات سیاسی داخلی و تغییر سیاست دولت‌ها دائماً در حال دگرگونی کمی و کیفی است، با این حال همواره وجود داشته و هنوز وجود دارد.^۷

۶- متأسفانه موج مهاجرت اکنون پس از گذشت پانزده سال از زمام این سخنرانی تبدیل به یک بحران ملی شده است. (زمستان ۱۳۹۲)

۷- این موج بازگشت نیز متأسفانه از دوران دولت احمدی نژاد به طور کلی متوقف شد. (زمستان ۱۳۹۲)